

ارزیابی و نقد مسئله کشف حجاب از منظر رابطه قدرت و سیاست‌های فرهنگی (۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش)

محمدامیر احمدزاده*

چکیده

هدف اصلی در تحقیق پیش رو تبیین چگونگی تشخیص رابطه علمی بین «تأثیر نظام قدرت و سیاست‌های اجرایی آن» بر تحول فرهنگ حجاب زنان دوران پهلوی اول است. دستاورد تحقیق حاضر نشان می‌دهد که مسئله کشف حجاب در دوران اول پهلوی را، در نسبت بین قدرت - جنسیت، باید اقدامی از سوی نظام قدرت برای تغییر بسترهای فرهنگی، در قالب برنامه‌ها و اهداف توسعه، دانست؛ ساختار سیاسی به پیش‌فرض هم‌بستگی بین دو مفهوم حجاب - توسعه قائل بود و بر مبنای آن سیاست‌های اجرایی خاصی در دستور کار قرار گرفت؛ حال آن‌که، در عرصه وضع قوانین حمایت از حقوق خانواده و زنان، که می‌توانست نگاهی عمیق و آسیب‌شناسانه به بهبود وضعیت زنان باشد، عملکرد چندانی نداشت. نظام قدرت به تقدم تغییرات ظاهری و مدیریت پوشش اجتماعی (کشف حجاب) بر تحول بنیادین از جمله تغییر ذهنیت‌ها، وضع و اجرای قوانین حمایتی، توسعه آموزش اصولی زنان با هدف اعمال تغییر در مدیریت بدن، و نیز توسعه حضور زنان در بیرون از خانه قائل بود. این‌گونه، بر اثر اتخاذ سیاست توسعه، بین تغییر نوع پوشش زنان با برنامه‌های اجرایی قدرت سیاسی نسبت و ارتباطی تنگاتنگ برقرار شد که قابل بررسی، ارزیابی، و نقد تاریخی است.

کلیدواژه‌ها: دوران پهلوی، کشف حجاب، مدرنیزاسیون، تاریخ زنان، جنسیت، پوشش فرهنگی.

* استادیار پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، M.Ahmadzadeh@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۶

۱. مقدمه (رویکرد نظری به رابطه قدرت و مدیریت فرهنگی - اجتماعی)

حوزه مطالعات جامعه‌شناسی بدن و رویکرد پوشش فرهنگی از جمله مباحثی است که در قالب‌های مختلف ادبیات پیشامدرن، خصوصاً در مباحث دینی و الهیات مسیحی، به آن پرداخته شده است. در این ادبیات غالباً بدن به مثابه عنصری منفی، با قابلیت گناه و کج‌روی، و مانع تعالی روح دانسته می‌شود. در اوضاع جدید ایران، که متأثر از ورود تحولات نوگرایانه بود، قدرت به گونه‌ای روزافزون، به شکل سیاست‌های مراقبتی، در طیف وسیعی از دستگاه‌های نظارت دولتی و از طریق اعمال نظم بر جامعه انعکاس یافت. این مسئله را از حیث نظری فوکو، در کتاب تاریخ جنسیت، مطرح کرده و به ارزیابی روابط قدرت در حیطه مسائل جنسیت پرداخته است (فوکو، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۵۷-۱۶۶). فوکو استدلال می‌کند که طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی جنسیت به موضوع اصلی پژوهش علمی و دغدغه اجتماعی تبدیل شده است و از نظر او این مسئله ناشی از گسترش زیست‌قدرت است. در تألیفات فوکو قدرت صرفاً به نهادهای سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه در جهات گوناگون عمل می‌کند؛ این نوع قدرت هم از پایین و هم از بالا اعمال می‌شود. فوکو، در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، بحث‌های تازه‌ای را وارد ادبیات جامعه‌شناسی بدن کرد و نشان داد که اعمال سیاست فرهنگی بر بدن فی‌نفسه می‌تواند دارای تاریخ باشد (همان).

فوکو، در مقام منتقد مدرنیته، فرضیه روشنگری درباره عینی‌بودن شناخت را کنار گذاشت و هم‌چون نیچه معتقد بود که هر رابطه اجتماعی یک رابطه قدرت است، اما هر رابطه قدرت الزاماً به سلطه ختم نمی‌شود. از نظر وی قدرت در اجتماع مدرن نظامی از روابط مبتنی بر دانش (شبکه دانش - قدرت) است که فرد را درون خود جای می‌دهد. یعنی فرد، هم‌زمان که خودش را می‌شناسد، خود را یا مطابق هنجارها و دانش تحمیل‌شده، یا آموزش‌ارائه‌شده از سوی اجتماع و یا تحت نظام دانش‌هایی هم‌چون پزشکی، و روان‌شناسی می‌فهمد و طبقه‌بندی می‌کند و این‌گونه زیر سیطره قدرت قرار می‌گیرد. از دیدگاه فوکو، «قدرت بدن افراد را نیز، از طریق آموزش و نظم‌دادن به محیط زندگی، تحت تأثیر قرار می‌دهد» (فوکو، ۱۳۹۰: ۴۱-۴۲). به همین علت، می‌توان از زیست - قدرت یا زیست - سیاست حرف زد که می‌خواهد بر بدن اعمال شود و آن را در نظم مدنظر خود سازمان دهد. فوکو، در کتاب تاریخ جنسیت، درباره اخلاق و کنش‌های جنسی و باورهای مذهبی و علمی مربوط به رفتار و آداب جنسی سخن نمی‌گوید، بلکه هدفش کنکاش در پدیده جنسیت است که آن را راهبردی برای اداره، تولید، و نظارت بر آدمیان و مناسبات

اجتماعی آنان می‌داند. در واقع، در فرهنگ مدرن، جنسیت به صورت اهرمی برای چیرگی بر وجود انسان‌ها به کار می‌رود. فوکو در کتاب خود درصدد است ثابت کند که مناسبات جنسیت با قدرت و دانش در هم تنیده شده و مدعی است که این پدیده را نباید فقط در چهارچوب قواعد زیست‌شناسی پنهان کرد، بلکه باید آن را پدیده‌ای تاریخی به‌شمار آورد. فوکو حتی واژگان مربوط به این پدیده را با فراگردهای سیاسی و اجتماعی حاکم بر زندگی آدمیان پیوند می‌دهد (آزاد ارمکی و چاوشیان، ۱۳۸۱: ۵۷-۷۵؛ لو بروتون، ۱۳۹۲: ۸۴).

از الگوهای اعمال مدیریت قدرت بر فرهنگ اجتماعی تأثیرگذاری از طریق اعمال کنترل اجتماعی بر بدن افراد (پوشش ظاهری) است که با واژه‌های نظارت و بازبینی درآمیخته است. کنترل اجتماعی و کنترل بر بدن در هم تنیده و با هم مرتبط‌اند و متقابلاً یک‌دیگر را تقویت می‌کنند (ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۱: ۷۶-۷۹). مفهوم نظارت و بازبینی از مفاهیمی است که در ادبیات جامعه‌شناسی بدن بسیار بدان پرداخته شده است (اخوت، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶). فوکو، به پیروی از نیچه، درک خاصی از قدرت دارد که در آن بیش‌تر چگونگی اعمال قدرت، تکنولوژی، و ابزارهای اعمال قدرت مدنظر است. او حتی نظام تنبیهی مدرن را نوعی اقتصاد سیاسی بدن معرفی می‌کند؛ زیرا در این نظام، بدن و نیروهای آن و نیز فایده‌مندی و مطیع‌بودن آن هدف اصلی است. دانشی که در این‌جا درباره بدن و نحوه تسلط بر آن وجود دارد به شکل‌گیری چیزی منجر می‌شود که فوکو آن را «تکنولوژی سیاسی بدن» می‌نامد (اباذری و حمیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). فوکو روش‌هایی را انضباط می‌نامد که کنترل دقیق کنش‌های افراد را امکان‌پذیر می‌سازند و ضمن تضمین انقیاد همیشگی نیروهای بدن رابطه اطاعت-فایده‌مندی را بر نیروهای بدن تحمیل می‌کنند. در حوزه مطالعات تاریخ فرهنگی می‌توان بر این مباحث، به‌مثابه مفهوم سمبلیک روزمره، تمرکز کرد. در همین زمینه، برخی بر این باورند که تغییرات در ساختار و بافت سنتی ایران را از دوران رضاشاه در ابعاد گسترده می‌توان نوعی سیاست کنترل اجتماعی و مدیریت بدن از سوی قدرت ارزیابی کرد که با هدف اعمال برنامه‌های توسعه صورت می‌گرفت (جوادی یگانه، پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران، ۱۳۹۱/۴/۲۱). در واقع، این برنامه به ظواهر تحول در جامعه از جمله پوشش زنان توجه می‌کرد؛ زیرا، از منظر قدرت حاکم، هرگونه تحول و از وضعی به وضع دیگر شدن ناگزیر از دگرگونی اجتماعی و توسعه سطح مناسبات اجتماعی بود و برنامه کشف حجاب هم‌سو با این سیاست نوگرایانه اجرا می‌شد. در دوران پهلوی اول این روند نوظوایی و سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مسئول در جامعه در محور توجهات فرهنگی و اجتماعی حکومت قرار گرفتند؛ زیرا خانواده‌ها و مخصوصاً

زنان، در عرصه موضوع کشف حجاب، مسائل مرتبط با نیمه خاموش جامعه و نحوه وارد کردن آن به عرصه فعالیت‌های اجتماعی، با هدف ایجاد هماهنگی و هم‌سویی با تغییرات جدید و متمایل به فرهنگ غرب، تأثیر به‌سزایی داشتند (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۱۸). بدین ترتیب، حکومت پهلوی اول، به‌منظور تمرکزگرایی و یک‌پارچه‌سازی هر آنچه در جامعه آشفته ایران تا آن زمان وجود داشت، برنامه کشف حجاب را به‌مثابه الگویی دولتی برای ایجاد فرهنگ جدید، براساس معیارها و اصول القاشده و هم‌چون یکی از راه‌های تحول و دگرگونی زنان در عرصه فرهنگی و اجتماعی به‌اجرا درآورد. از علل اصلی توجه به پوشش زنان در این دوره، تأثیر نقش‌آفرینی زنان در دوران مشروطه و پس از آن با هدف ارائه تصویر جدید زن ایرانی بود؛ می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد که در گفتمان سیاسی رضاشاه، که درصدد سازمان‌دهی اجتماعی مجدد جامعه ایران بود، باید بازتعریفی از روابط جنسیتی (gender relation) و موقعیت زنان به‌دست داده می‌شد؛ زیرا گفتمان ناسیونالیسم دربردارنده مجموعه‌ای از بازخوانی‌ها در تاریخ، ایجاد واژگان، و نوآوری در مفاهیم و ساختار و مکانیسم‌های قدرت بود. این تغییرات بر تحول در شناخت و آگاهی نظری و سیاست‌های عملی وابسته به آنان مبتنی بود (صادقی، ۱۳۹۲: ۱۸). رویکرد ناسیونالیسم ترقی‌خواه مملو از مفاهیم جنسیتی بود؛ به‌طوری که با ارائه تصویری جسمانی از وطن آن را «پیکر مادرانه وطن» می‌خواند (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۳۷-۴۵) که دفاع از آن و تلاش برای ترقی آن ضروری بود. تغییرات در شکل و ظاهر اجتماع ایران در دوران پهلوی اول، بنا به روایت و ادعای قدرت حاکم، با هدف دولت-ملت‌سازی جدید انجام می‌شد و هدف این فعالیت‌ها ایجاد نوعی تشابه با غرب و تلاش برای تغییر نگاه غربیان حاضر در ایران به جامعه ایران و «جبران عقب‌ماندگی‌های آن» بود. به‌طوری که، رضاشاه پس از سفر به ترکیه گفته بود: «هنوز عقب هستیم و فوراً باید با تمام قوا به پیش‌رفت سریع مردم، خصوصاً زنان، اقدام کنیم» (مکی، ۱۳۵۸: ۱۵۷). در حقیقت، رضاشاه بر آن بود با اعمال سیاست کشف حجاب به تقلید از غرب پردازد تا به‌زعم خود ایران را به عالم تجدد وارد کند و برای نیل به این هدف به چهار اقدام اصلی مبادرت ورزید:

۱. رواج و نشر افکار خارجی در ایران؛
۲. اقتباس و اثرپذیری از الگوی برخی کشورهای عربی؛
۳. هم‌گامی و هم‌راهی با اقدامات آتاتورک در ترکیه؛
۴. انتشار اندیشه‌های جدید از راه هندوستان (جعفریان، ۱۳۸۳: ۳۹-۴۰).

۲. تبارشناسی مسئله رابطه قدرت - پوشش فرهنگی در گستره تاریخ معاصر ایران

مسئله کشف حجاب، در دوران پهلوی اول، از مهم‌ترین مباحثی است که می‌تواند در قالب رابطه قدرت و جنسیت ارزیابی و نقد شود. این رخداد تاریخی اثرهای مهم اجتماعی، فرهنگی، و اندیشه‌ای در جامعه ایران به‌جا گذاشت و نقش مهمی در سیر تحولات اجتماعی - سیاسی منتهی به سقوط پهلوی ایفا کرد. از مفروضات اصلی در این تحقیق این است که برخی از نوگرایان دوران رضاشاه به طرح پیش‌فرض رابطه بین مفاهیم «حجاب» و «توسعه» قائل بودند و با توجه به همین فرض سیاست‌های اجرایی خاصی در ادوار مختلف اعمال شد و منطق کشف حجاب در دوران رضاشاه، متفاوت از ماهیت و منطق و گستره اعمال این برنامه، در پیوند هرچند غیرمنطقی با توسعه صورت گرفت. در ادوار تاریخی پیش‌تر از آن، طی مسافرت‌های ناصرالدین‌شاه قاجار به اروپا و مشاهداتش از وضعیت پوشش زنان اروپایی، نشانه‌هایی از نگرش قدرت حاکم به پوشش، به‌مثابه امری فرهنگی، در منابع نوشتاری و عکس‌های تاریخی بازتاب یافته است. به‌تدریج، موضوع «کشف حجاب» در قالب تجددخواهی به محافل روشن‌فکری و اشعار شعرا نفوذ کرد و در مطبوعات منعکس شد (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

شواهد جریان موافق با کشف حجاب را از دوران پیش از مشروطیت، در برخی رسایل سیاسی، از جمله در نوشته‌های شیخ‌الرئیس قاجار، و سپس در دوران پیش از رضاخان، عمدتاً در منابع ادبی منظوم، می‌توان یافت. آنچه در متون تاریخی نوشته‌شده در دوران پهلوی اول، از جمله در مضامین شعری مربوط به مسئله کشف حجاب، آمده است با استدلال‌های رضاشاه و دولت او در توجیه این مسئله هم‌سان است. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که مسئله کشف حجاب نه پدیده‌ای خلق‌الساعه، یا آن‌چنان که در مشهورات تاریخی آمده است ناشی از سفر رضاشاه به ترکیه، بلکه عمدتاً ناشی از درخواست‌های اجتماعی شکل‌گرفته طی جنبش‌های فرقه‌ای دوران قاجار، هم‌چون روزگار ناصرالدین‌شاه و قیام‌های بایان، بود و این خواست‌ها بسترهای اجتماعی آن را شکل داد. در واقع، این خواسته‌ها گامی بود که معارضین اعتقادی و حکومتی قاجارها برمی‌داشتند. حتی قبل از دوران ناصرالدین‌شاه نیز، از جمله در دوران محمدشاه قاجار، بخشی از خواسته‌های بایه در مقام جنبشی اجتماعی، سیاسی، و مذهبی این بود که به زنان حق حضور در «حوزه عمومی» داده شود. نماد این امر «طاهره قره‌العین» و کشف حجاب او در اجتماع بدست بود

(جوانبخت، ۱۳۸۱: ۱۰۴). رویکردهای متضادی در ارزیابی شخصیت و اقدامات قره‌العین مطرح بوده است و در منابع سیاحان خارجی نوعی نگرش ایجابی به وی دیده می‌شود:

بررسی شخصیت طاهره قره‌العین از چند جهت حائز اهمیت است. نخست آن‌که وی در دورانی که زنان در پستوی خانه یا در پشت پرده‌های حرم‌سرا محبوس بودند، دورانی که زن ایرانی با درد و رنج و کابوس "هوو"، پیچیده در چادر و روبنده و دور از هرگونه امکان حضور در اجتماع، در آتش خرافات، حسد، و جادو جنبل می‌سوخت، به‌عنوان یکی از نخستین سرآمدان رفرم دینی و اولین مبشر آزادی زن، با شجاعتی کم‌نظیر پا به میدان مبارزه گذاشت. دوم این‌که وی، حتی زندگی خصوصی، رسوم و سنت‌های تربیتی زنان را به‌چالش کشید؛ نه فرزندی مطیع بود و نه همسری فرمان‌بردار، بلکه با اعتماد به نفسی عجیب در راهی که درست می‌پنداشت قدم گذاشت. سوم، دانش و توانایی کم‌نظیر او در سخن‌وری و مباحثه و منطقی‌گرایی است و چهارم، اهمیت حضور اوست به‌عنوان شاعری توانا و آگاه (بیضایی، ۱۳۸۵).

به باور لرد کرزن «در ایران تا مدت‌ها زنان و مادران به دختران خود می‌گفتند: اگر می‌خواهی مثل طاهره شوی باید درس بخوانی. طاهره نمادی از کمال و جمال بود» (کرزن، ۱۳۶۷: ۱۷۴-۱۷۵؛ واحد، ۱۳۶۱: ۱۷). کنت دو گوینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، هم نوشته است:

می‌خواستم بدانم چه انگیزه‌ای موجب استقبال مردم از طاهره و سخن‌رانی‌های وی بوده است. از چند نفر که سخن‌رانی‌های او را شنیده بودند سؤال کردم. می‌گفتند: سخنانش به قدری نافذ بود که در شنونده تأثیر می‌کرد. با آن‌که علم بسیار داشت ساده سخن می‌گفت، به طوری که برای همه قابل درک بود (مجتهدی، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

رفته‌رفته، در دوران ناصرالدین‌شاه که مسافرت به خارج زیاد شد و رویکردهای نوگرایانه در ایران انعکاس یافت، گروهی از نخستین افرادی که با غرب مواجه شدند دچار حیرت شدند و گروهی دیگر ضمن تغییر دین به مسیحیت گرویدند. در مرحله بعدی، ایرانیان در فرنگ به این پرسش در ذهن خود رسیدند که «اساساً جایگاه زنان، در رویکرد توسعه‌گرایی، در کشورهای فرنگی کجاست؟» این گروه ابتدا در پاسخ به این سؤال مبتنی بر فهم خود از تغییرات ظاهری جامعه اروپا به طرح این مسئله پرداختند که فرهنگ و طرز پوشش و ظواهر مردمان اروپایی ارتباطی ناگسستنی با توسعه در اروپا دارد و در بازگشت خود، با طرح نگرشی این‌همانی، شرط توسعه در وضعیت زنان را تحقق و اقتباس این

الگوها تصور کردند. تاج‌السلطنه از دختران ناصرالدین‌شاه، که زنی نویسنده بود، در ۱۲۸۴ش به شرح موقعیت زن ایرانی پرداخته است و در خاطرات خود می‌نویسد:

زنان حقوق طلب اروپا نظری هم به گوشه ایران افکنید و ببینید در خانه‌هایی که دیوارهایش از سه تا پنج ذرع ارتفاع دارد مخلوقاتی سر و دست شکسته، بعضی با رنگ‌های زرد و پریده، برخی گرسنه، قسمتی در تمام شبانه‌روز منتظر و گریه‌کننده در زنجیر اسارت به سر می‌برند. زندگی زنان ایران یا به رنگ سیاه است یا سفید. یا پرده سیاه تن کنند و به هیکل موحش عزا درآیند یا کفن‌های سفید پوشند و از دنیا رخت بریندند. من یکی از این زن‌های بدبخت هستم و آن کفن سفید را ترجیح به این هیکل موحش می‌دهم، زیرا، در مقابل این زندگانی تاریک، مرگ روز سفید ماست (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۲: ۳۳-۵۶).

بدین ترتیب، مطرح‌شدن خواست داشتن حقوق و سبک زندگی مناسب از سوی برخی زنان دربار از مسئله حجاب فراتر رفت. در همین دوران، در ۱۲۸۶ش، تاج‌السلطنه و افتخارالسلطنه، دختران ناصرالدین‌شاه، افسرالسلطنه، شمس‌الملوک جواهرکلام و گروهی دیگر «انجمن حریت نسوان» را تشکیل دادند (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۲). در همین دوران بود که برخی از زنان ایرانی، به‌علت بازشدن برخی روزنه‌ها و رفت‌وآمدها به فرنگ و تأسیس دارالفنون و اهمیت‌یافتن آموزش، متوجه تحولات دنیای جدید شدند و نقش‌آفرینی در عرصه‌های اجتماعی را تجربه کردند؛ از آغاز جنبش تنباکو در دوران ناصرالدین‌شاه تا انقلاب مشروطه و به‌اقتضای وضعیت سیاسی خاص آن دوران زنان وارد عرصه کنشگری اجتماعی - سیاسی شدند. به‌طوری که، برخی از زنان حرم‌سرای ناصرالدین‌شاه نیز در جنبش تنباکو شرکت داشتند و کشیدن قلیان را تحریم کردند. مبارزات زنان در این دوران بنا بر مقتضیات خاص آن زمان، بیش‌تر حول محور مبارزات استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه در وجه سیاسی آن شکل گرفته بود و به تشکیل «انجمن مخدّرات وطن» انجامید (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ج ۳، ۱۹۷؛ شوستر، ۱۳۸۵: ۲۴۲). آنان در تداوم اقدامات و کنش‌گری خود با پوشیدن پارچه‌های وطنی به تحریم کالاهای خارجی پرداختند و دارالالتیام و مدارس دخترانه تأسیس کردند. در این اقدامات، زنان دربار در فرایند تحول و اعتراض و چانه‌زنی نقش‌آفرینی کردند. حال آن‌که، در کارکرد پیشین و متداول آنان به گفته منابع «فعال‌ترین بُعد حضور اجتماعی زنان در دوران قاجار شرکت در مراسم عزاداری ماه محرم، روضه‌خوانی، و نمایش‌های تعزیه بود» (بهرامی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۴۲۰؛ دیولافوا، ۱۳۳۲: ۱۱۱).

نخستین تغییرات در لباس زنان را ناصرالدین‌شاه با هدف مدرنیزاسیون فرهنگی اعمال کرد؛ او لباس بالرین‌های مسکو را برای لباس زنان دربار برگزید. با توجه به این‌که براساس

نظریه نوربرت الیاس هرگونه تغییری از دربار نشئت می‌گرفت طبعاً تحول در هر عرصه‌ای ابتدا از حرم‌سرا به دربار کشیده می‌شد و سپس در جامعه (حوزه عمومی) تبلور می‌یافت. به بیان دیگر، سفرهای فرنگی ناصرالدین شاه در انتقال امور جدید و تغییرات به دربار و جامعه ایران مؤثر بود (حائری، ۱۳۶۴: ۲۴۱).

از مهم‌ترین برنامه‌های مشروطه‌خواهان در سال‌های پس از مشروطه این بود که زنان باید آموزش جدید و رایگان ببینند. در اولین مجله‌های زنانه هم بر این تصور قالبی تأکید می‌شد که زنان در غرب آزادانه در جامعه حضور دارند و کار می‌کنند (جوادی یگانه، ۱۳۹۱/۴/۲۱). بنابراین، ناممکن بود که کنشگران مشروطیت نیز در جامعه ایران، ضمن الگوبرداری از تحولات اروپا، طرحی درباره توسعه کشور ارائه کنند و به بحث و بررسی حضور زنان در عرصه عمومی و بیرون از خانه توجهی نکنند. در دوران رضاشاه حضور زنان در عرصه اجتماع به موضوعی کلان و عام، به‌ویژه در میان مشروطه‌خواهان، تبدیل شده بود، اما طرح این مسئله را به مصلحت نمی‌دیدند، زیرا جسارت مواجهه با پیامدهای آن را نداشتند. به گفته آبراهامیان:

سایر کارهایی که مصلحین دوره قاجار، از زمان عباس میرزا به بعد، می‌خواستند اجرا کنند رضاشاه انجام داد که از جمله آنان خواسته‌هایی مثل حضور زنان در جامعه بود که اغلب به زبان شعر توسط روشن‌فکران در آن دوره بیان می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۴۸).

از نظر آنان، زنان باید امکان درس خواندن و نشان‌دادن توانایی‌هایشان را پیدا می‌کردند و نیز این گروه بر این باور بودند که آنچه در جامعه بر زنان اعمال می‌شود شدیدتر از حد شرعی حجاب است. رفته‌رفته، نمونه‌هایی از زنان آموزش‌دیده در فضاهایی بسته ظهور کردند، اما این امر عمومیت نداشت و عموم زنان از امکانات و شرایط لازم برای درس خواندن بی‌بهره بودند (جوادی یگانه، ۱۳۹۱). تصمیم‌گیری‌های دولت در عرصه اجتماعی، برای تحصیل و تسریع روند نوگرایی، با تغییر در پوشش زنان شروع شد. گرچه این اقدامات در تاریخ به رخداد «کشف حجاب» شهرت یافت، اما سیاست‌گذاران آن دوران کوشیدند تا از آن به نام «سیاست تربیت نسوان» استفاده کنند. نصیرالدوله، وزیر معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه، پس از جنگ جهانی اول دستور تأسیس مدارس دولتی را صادر کرد و به منظور اجرای سیاست تربیت نسوان ده مدرسه دولتی دخترانه در تهران احداث شد (سالنامه وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه، ۱۲۹۷: ش ۷۶) که هدف این رویکرد نوگرایانه توسعه آموزش در بین زنان بود.

ماهیت این پدیده نهایتاً اقدامی با هدف اصلاح روبناها و توجه اندک به زیربناهای تحول اجتماعی و علمی و آموزشی بود. این سنت پاسخ‌گوی نیازهای دوره جدید نبود و در مقابل همه تقاضاها برای آموزش زنان همواره این پاسخ تکراری شنیده می‌شد که درس خواندن و آموزش جدید برای زنان لازم نیست و علم مطلوب برای آنان خانه‌داری است. بدین ترتیب، هرچه در دوران رضاشاه برنامه توسعه و مدرنیزاسیون پیش می‌رفت، مسئله زنان هم پررنگ‌تر می‌شد و تقاضای کشف حجاب دوباره از راه‌های مختلف، از جمله مجلات زنان و هم‌چنین زنانی که از خارج برگشته بودند، مطرح می‌شد. با توجه به این نکته که دولت اراده خود را بر گذشته‌زدایی متمرکز کرده بود و در نظر داشت، از طریق مدارس دختران، زنان را با فرم جدید به عرصه اجتماع وارد کند، رفع تعیّدات از دختران در عرصه عمومی به یکی از اهداف اجتماعی سیاست‌گذاران تبدیل شد. این‌گونه «تجدد» سلطه جدیدی شد که به ترویج نمادهای بیرونی گفتمان خود پرداخت. دولت در تمرکز خود بر این اهداف به اظهارات خارجی‌ها درباره واقعیت زندگی زن ایرانی استناد می‌کرد و معتقد بود که با تغییر ظاهر و فرم زن ایرانی به تدریج ذهن زنان و مردان جامعه هم عوض می‌شود (حکمت، ۱۳۵۵: ۸۸). سیاحان و مقامات خارجی در ایران به طعنه این‌گونه می‌گفتند که «زنان ایرانی نه با اسم خود، بلکه با اسم مادر بچه‌ها و یا با اسم پسر بزرگ خانواده مورد خطاب قرار می‌گیرند و اسم زن نباید به زبان آورده شود» (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ۱۳۷۲: ۳۶). در دوران مشروطیت این مبحث محور مطالعه و بررسی متون شعر و طنز قرار گرفت (جوادی یگانه و عزیز، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۱۲).

مسئله حضور زنان در جامعه، به‌مثابه نیازی اجتماعی، به تدریج بیش‌تر مطرح شد. استدلال و ارزیابی رضاشاه و کنشگران سیاسی دستگاه حکومتی او، برای موافقت با کشف حجاب و ضرورت آن، این بود که منزلت زنان رعایت شود و بتوانند درس بخوانند و اصرار داشتند که بگویند کشف حجاب همان حد حجاب شرعی است و برهنگی در آن نیست (حسام، ۱۳۸۲: ۱۵۳-۱۵۸). اولین کشف حجاب در هفدهم دی ۱۳۱۴ صورت گرفت. در این روز، رضاشاه از دو مرکز آموزشی، یعنی دانش‌سرای عالی و مدرسه عالی پرستاری، بازدید کرد. این بازدید براساس اعلام سال پیش بود مبنی بر این‌که کسانی که می‌خواهند درس بخوانند و درس بدهند و مدرک آموزشی بگیرند باید بی‌حجاب باشند. درخواست کسانی که موافق با کشف حجاب بودند «آزادی بی‌حجابی» بود نه «اجبار به بی‌حجابی». به هر روی، بخشی از این نوع رویکرد ناشی از فهم نظامی شخص رضاشاه بود (جوادی یگانه، ۱۳۹۱/۴/۲۱).

درواقع، رضاشاه خواستار حاکمیت بر بدن برای بازنمایی سیاست‌های خود بود و می‌توان رخداد «کشف حجاب» و همه زمینه‌سازی‌های اجرای آن را، مانند «قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخله مملکت»، استفاده از مدیریت بدن برای حرکت به سمت تجدیدی تلقی کرد که رضاشاه سعی داشت اجرا کند (منظورالاجداد، ۱۳۸۰: ۹؛ نیز ← <http://anthropology.ir/node/16471>).

۳. رویکرد رضاشاه به تحولات دنیای پیرامونی

۱.۳ وضعیت تاریخی دوران رضاشاه

دوران رضاشاه، از لحاظ تحولات بیرونی، از مهم‌ترین ادوار تاریخی است و در این دوران جامعه ایران در برخورد با وضعیت بیرونی با بحران مدرنیته مواجه شد. در این میان، رضاخان با تأسیس حکومت پهلوی به تجدد آمرانه، به‌مثابه رویکرد اصلی برای دگرگونی اوضاع اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی ایران، مبادرت ورزید. تأسیس سلسله پهلوی، با توجه به ماهیت حکومت و اندیشه حاکم بر آن، که به سیاست دولت‌های غربی وابسته بود، باعث شد تا برنامه ریزی‌های تجددگرایانه در رأس سیاست‌های حکومت قرار بگیرد. رضاشاه در مقام قدرت تعیین‌کننده در سیاست‌های فرهنگی تلاش کرد تا بخش عمده تجددگرایی به زندگی اجتماعی زنان اختصاص یابد. در این میان، اصلی‌ترین برنامه برای سوق دادن زن ایرانی به سمت فرهنگ غربی اعمال سیاست برداشتن حجاب بود و زن ایرانی، برای اجرای آن و حضور در اجتماع، باید تغییرات عمده‌ای در ظاهر و زندگی خود ایجاد می‌کرد. زن ایرانی با تغییر شکل پوشش خود، ضمن اقتباس از اروپا در الگوی پوشش خود، در زمره مصرف‌کنندگان کالاهای غربی نیز درآمد؛ زیرا تغییر در پوشش تحولات بسیاری در جوانب زندگی فردی و اجتماعی پدید آورد و در مراحل گسترش این طرح زنان به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و خدماتی راه یافتند. قدرت سیاسی حاکم، به‌منظور پیش‌برد سیاست‌های ضد حجاب، ابزارهای متفاوتی را به کار گرفت و با تمسک به عناوینی چون آزادی، تمدن، و اجرای حقوق زنان این برنامه را تبلیغ کرد. مهم‌ترین ابزار رضاشاه جمعیت‌های زنان بودند که از ابتدای قدرت‌گیری‌اش از حمایت او بهره‌مند شدند و در اجرای برنامه‌های کشف حجاب به ارائه خدمات تبلیغاتی و آموزشی پرداختند. علاوه بر این، روزنامه‌ها و مجلاتی که در اوایل دوران پهلوی رشد کردند به ابزارهای تبلیغاتی سیاست‌های حکومت بدل شدند و تعدادی از آنان نیز در اختیار جمعیت‌ها قرار

گرفتند. این جمعیت‌ها، ابتدا با شعار حفظ شعائر اسلامی، در زمینه ارتقای فرهنگی زنان ایران مشروعیت اجتماعی کسب کردند، اما به سرعت تغییر جهت دادند و جذب فعالیت‌های تبلیغاتی در طرح‌های حکومتی شدند. حکومت پس از مدتی، با هدف تجهیز بیش‌تر نیروهای تجددخواه و رسمیت بخشیدن به حرکت‌های تجددخواهی، به تأسیس کانون بانوان اقدام کرد. این نخستین جمعیت زنان بود که حکومت از آن به صورت علنی حمایت می‌کرد. در کنار تأسیس این کانون، حرکت‌های ضد حجاب نیز از طرف حکومت آغاز شد. نیروهای کانون اغلب زنان طرف‌دار الگوبرداری از غرب و تجددخواهی بودند. به این ترتیب، از یک‌سو زور و ارعاب حکومت و از سوی دیگر فعالیت‌های تبلیغاتی جمعیت‌ها و مطبوعات در مقابل افکار مذهبی مردم قرار گرفت و سیاست کشف حجاب اجباری بر جامعه تحمیل شد. اگرچه این پدیده، با وجود تجهیز امکانات بسیار، فقط بخش محدودی از جامعه را در بر گرفت، اما باعث شد تا اهمیت نقش تبلیغاتی زنان برای دولت روشن شود. از آن پس طی حکومت پهلوی زنان تجددخواه و غرب‌گرا به نیروی درخور توجهی برای پیش‌برد اهداف سیاسی تبدیل شدند (ساتن، ۱۳۲۵: ۳۷۷). سیاست کشف حجاب اجباری به مثابه رویکرد حکومت رضاشاه در حرکت به سمت تمدن غربی اتخاذ شد و به شکلی آمرانه در رأس سیاست‌های تجددگرایانه حکومت قرار گرفت (اتابکی، ۱۳۸۵: ۳۵-۵۲). قدرت سیاسی در تلاش برای مسلط کردن انضباط جدید مدنظر خود بر آن بود که تحول در اصلی‌ترین مظهر قومی-ملی را، یعنی لباس و پوشش زنان و مردان، سرلوحه اقدامات خود در عرصه تحول فرهنگی-اجتماعی قرار دهد. مهم‌ترین مانع بر سر راه این سیاست اندیشه مذهبی ایرانیان بود که باعث شد حکومت برای رسیدن به مقصود از نهادها و عوامل اجرایی متعددی استفاده کند. برخی دیدگاه‌ها نیز به تأثیر مسئله حجاب در عرصه اقتصادی توجه و تمرکز کرده‌اند (توکلی، ۱۳۸۸: ۴۱-۶۰).

۲.۳ روان‌شناسی سیاسی رضاشاه و تجدد آمرانه او (اعمال ظواهر مدرن بر جامعه دینی ایران)

رضاخان میرپنج از نظامیانی بود که بر اثر بحران امنیت پس از شکل‌گیری مشروطیت در ایران توانست، در مقام آلترناتیو، حکومت قاجار را منقرض و حکومت پهلوی را، در ۱۳۰۵، تأسیس کند. رضاخان مدارج ترقی نظامی خود را به سرعت طی کرد و حضور بیگانگان، به‌ویژه انگلستان، در ایران نقش مهمی در ظهور و بروز وی داشت. با این حال و برخلاف نظامی‌بودن، پس از کسب قدرت به طرح برنامه‌های فرهنگی با هدف دگرگونی وضع ایران

پرداخت و بنا به روحیه نظامی خود عمده این فعالیت‌ها را به شکل اجباری و با اِعمال اجباری سیاست‌های فرهنگی ارائه داد. مبنای سیاست‌های فرهنگی - آموزشی او بر سه اصل تجدد، مرکزگرایی، و ملی‌گرایی استوار بود (ماتی، ۱۳۸۷: ۱۸۶). از دیدگاه روان‌شناسی سیاسی، ترکیب خصوصیات اخلاقی‌ای هم‌چون خودمحوری و تجددگرایی در او باعث اتخاذ نوع خاصی از تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها شد. خودمحوری او برآیند تولد و رشد در خانواده‌ای بود که با محیط نظامی‌گری پیوند داشت. در پانزده‌سالگی به خدمت تیپ قزاق درآمد و شخصیت او با بافت نظامی و روحیه خشن سربازی و قزاقی شکل گرفت و رشد کرد. تندخویی و خشونت و نظم و انضباط شدید، که در سراسر زندگی او دیده می‌شد، دو ویژگی شخصیتی‌اش را تشکیل می‌داد که حاصل تربیت و حیات خانوادگی - اجتماعی او بود. به تدریج و با کسب قدرت بر میزان خشونت، سخت‌گیری، افراط در انضباط خشک و داشتن تحکم در برابر دیگران، خودمحوری، و استبداد فردی رضاشاه افزوده شد و این ویژگی‌های رفتاری با رسیدن او به سلطنت و تکیه‌زدن بر اریکه قدرت مطلقه پادشاهی به اوج خود رسید. روحیه تجددگرایی از ویژگی‌های شخصیتی رضاشاه است که در بیگانگی و وابستگی نداشتن او به آداب و سنن جامعه و فرهنگ ملی و البته سلطه بیگانگان بر ایران روزگار او ریشه داشت. رضاشاه بنا به تصور خود تلاش کرد با گسترش مظاهر تمدن جدید و استفاده از علوم و فنون غربی و تغییر در ظواهر فرهنگ و آداب و سنن جامعه ایرانی ایران را به کشوری متمدن و پیش‌رفته تبدیل کند (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ۱۳۷۱: ۲۸۷؛ نیز ← <http://www.porseman.org/q/show.aspx?id=448805>).

رضاشاه با تأثیرگرفتن از سفرش به ترکیه روزگار مصطفی کمال آتاتورک اولین دستورات عملی را برای زنان مرفه و سیاسیون صادر کرد و به این طبقه دستور داد تا در منازل خود لباس‌های اروپایی بپوشند (پهلوی، ۱۳۴۸: ۲۶۴). پس از دی ۱۳۱۴، از طرف استانداران و رؤسای ادارات، در شهرستان‌ها مهمانی‌ها و جشن‌های متعددی برگزار شد و در این مراسم اعضای ادارات دولتی مجبور بودند به همراه همسران بی حجاب خود در مراسم حاضر شوند. پس از کشف حجاب، بسیاری از کشورهای اروپایی پیام‌های تبریک برای شاه ایران فرستادند و حمایت خود را از سیاست‌های او اعلام کردند (رنجبر عمرانی، ۱۳۷۶: ۸۲-۸۵).

۴. کشف حجاب به مثابه نقش تعیین کننده قدرت سیاسی در اعمال جهت گیری

فرهنگی جامعه

برنامه حکومت رضاشاه، برای تحول ساختار سنتی جامعه، شامل اصلاحات از بالا یا نوسازی آمرانه بود که این اقدام بر بافت قدیمی جامعه تحمیل شد و آهنگ شتابان فرایند نوسازی و تعارض برنامه های دولتی با وضع اجتماعی، به ویژه با شعائر دینی، ناهمگونی محسوسی پدید آورد که پذیرش عمومی را به همراه نداشت. پیدایش قشر جدید کارمند در پایتخت از پیامدهای این اقدامات بود که در آغاز به علت برنامه های اصلاحی شاه این طبقه اجتماعی کارمند پایگاه اجتماعی شاه محسوب می شد، اما رفته رفته دیدگاه آنان به حکومت پهلوی تغییر یافت و حتی نسل جوان تر این طبقه در زمره مخالفان شاه قرار گرفتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۹۰-۱۹۲). با این حال، در بررسی تقدم و تأخری که سیاست گذاران دولت پهلوی برای مدرن سازی جامعه در نظر گرفتند، به خصوص با بررسی محتوای تغییرات، می توان گفت که مسئله زنان از اولویت های سیاست آن دوران نبود، بلکه مسئله این بود که ضمن اعمال تغییرات متناسب با خواست نظام قدرت تغییراتی در آموزش زنان، با هدف تربیت نسل آینده و البته تغییرات در بافت و ساختار اجتماعی و شهری، انجام شود. رضاشاه، در سخنرانی افتتاحیه خود، در روز افتتاح دانشسرای مقدماتی تهران، ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴، دختران را تربیت کننده نسل آینده خواند و بیان کرد: «شما هستید که می توانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی از زیر دست شما بیرون بیایند» (ساتن، ۱۳۳۷: ۳۷۸).

درواقع، این گفته های شاه نشان دهنده تغییر رویکرد به جایگاه زنان است، اما این تغییر رویکرد نه در مقام موضوعی مستقل، بلکه هم چون نقشی تابع به واسطه تأثیر در تربیت نسلی کارآمد مورد توجه دولت واقع شده است. بدین ترتیب، در جامعه شبه مدرن مدنظر قدرت حاکم تغییر نقش زن، حداقل در فرم و سیمای اجتماعی، الزامی تلقی شد تا با سرزنش و تمسخر غریبان روبه رو نشود. حال آن که، مسئله زن ایرانی با دورانداختن حجاب و حضور فیزیکی در حوزه عمومی، از جمله شرکت سمبلیک در مراسم و جشن های مختلط، حل نمی شد و وضعیت و تحول جایگاه و نقش آفرینی او در عرصه تحولات جدید به سرنوشت کل جامعه پیوند خورده بود. رضاشاه در آذر ۱۳۱۴ به محمود جم، رئیس الوزراء، چنین می گوید:

نزدیک دو سال است که این موضوع کشف حجاب سخت فکر مرا به خود مشغول داشته است، خصوصاً از وقتی که به ترکیه رفتم و زن های آن ها را دیدم که حجاب را دور

انداخته‌اند و دوش‌به‌دوش مردها کار می‌کنند دیگر از هرچه زن چادری بود بدم آمده است. اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی و پیشرفت مردم ماست. درست حکم یک دمل را پیدا کرده که باید با احتیاط به آن بیشتر زد و از بیش برد (زهیری، ۱۳۷۹: ۲۴).

بر این مبنا، بخش‌نامه کشف حجاب برای تصویب رضاشاه، در ۲۷ آذر ۱۳۱۴ از طرف رئیس‌الوزراء، به دربار فرستاده شد تا در اول دی همان سال دستورالعمل اجرای غیررسمی قانون کشف حجاب به تمام ولایات ایران ارسال شود. رضاشاه در ۱۷ دی ۱۳۱۴، که برای اعطای گواهی‌نامه فارغ‌التحصیلان به دانش‌سرای عالی رفته بود، در حالی که ملکه ایران و دختر بزرگش بدون حجاب بودند و لباس‌های اروپایی به تن داشتند، طی نطقی از کشف حجاب و پیشرفت زنان سخن گفت:

شما زن‌ها باید این روز را که روز سعادت و موفقیت شماست روز بزرگی بدانید و از فرصتی که به دست آورده‌اید برای خدمت به کشور خود از آن استفاده کنید ... شما خواهران و دختران من حالا که داخل جامعه شده‌اید و برای پیشرفت خود و کشورتان این قدم را برداشته‌اید، باید بفهمید که وظیفه شما این است که برای کشور خودتان کار کنید، سعادت آینده در دست شماست (همان).

رضاشاه از وزرای خود خواست تا در وزارت‌خانه‌هایشان جشن کشف حجاب برگزار کنند و زن و دختران خود را بدون حجاب به این مراسم بیاورند. بر سر کردن چادر در خیابان‌های تهران ممنوع شد و دولت و دیگر دستگاه‌های اجرایی در کشور موظف شدند برای پیش‌برد این طرح در ولایات گوناگون بکوشند. به همین منظور، حاکمیت از اقدامات تبلیغاتی و انتظامی نهایت بهره را برد و حتی مسئولان در بسیاری از موارد کاربرد قوه قهریه را نیز در اولویت قرار دادند (← <http://gozarestan.ir/show.php?id=751>).

رضاشاه بر این باور بود که ایرانیان با این اقدام باید خود را با خارجی‌ها برابر بدانند و بدانند «تفاوتی از لحاظ روح و جسم و استعداد در بین نیست و باید این کلاه را بردارند و عملاً کار کنند تا خود را به آن‌ها برسانند» (مکی، ۱۳۷۰: ج ۶، ۲۲۷).

در مسئله کشف حجاب زنان جامعه ایران باید بین پرده‌نشینی، خانه‌داری، و بی‌سوادی برای حفظ حجاب از یک‌سو و آموزش جدید، کار در بیرون، و ورود به فضای مردانه جامعه بدون حجاب از سوی دیگر یکی را انتخاب می‌کردند و هر دو این راه‌ها برای طیف وسیعی از افراد جامعه ناخوشایند بود. نهایتاً، باید گفت که اگرچه در منابع نوشتاری پیشامشروطه طرح این مسئله ذکر شده است، اما رضاشاه در مجموعه برنامه‌ها، هم‌چون

برنامه‌های عمرانی و بهداشتی و امنیتی، به اعمال نظر و قدرت می‌پرداخت و بر این باور بود که هر قانونی برای پیش‌برد تحول‌خواهی باید به روش دستوری اجرا شود.

با اعمال بخش‌نامه‌های دولتی مبنی بر تأمین خواست‌ها و دستورات رضاشاه طبعاً پوشش به‌مثابه امری سیاسی و وجهی برای تحول و شکل‌گیری تجدد در ایران مدنظر قرار گرفت. از آن پس، مسئله پوشش عمومیت بیش‌تری پیدا کرد که در ذیل مسائل مربوط به مدیریت کالبدی از سوی قدرت سیاسی رسمی تفسیرپذیر است. پوشش مردم ایران، به‌مثابه امری اجتماعی، دربردارنده معانی و قراردادهایی بود که به‌شکل قواعدی منظم و اجتماعی درآمد و این امر عمدتاً برآمده از فرهنگ و باورهای دینی - اجتماعی آنان بود. حجاب به‌منزله نشانه‌ای فرهنگی بود که در آن رابطه دال و مدلولی را، بر مبنای نشانه‌شناسی سوسوری، می‌توان تبیین کرد. معنای هر سبک لباس و یا پوشش در هر فرهنگی از درون نسبتی که با مقوله‌های مردانگی - زنانگی، طبقه اجتماعی، منزلت و نقش اجتماعی، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، و به‌طور کلی ساختارهای اجتماعی برقرار می‌کند در فهم اجتماعی قابل تفسیر است. پوشش می‌تواند القاکننده مجموعه‌ای از دال‌های اخلاقی و سیاسی باشد و مسئله پوشش، به‌منزله امری که قراردادی و اجتماعی است، دربردارنده دو نوع تحلیل است و سطح تاریخی (در زمانی) و سطح اجتماعی (هم‌زمانی) را شامل می‌شود (موریس، ۱۳۸۳: ۶).

درواقع، قراردادی بودن پوشش به دو معناست: اول آن‌که، تکوین و تحول نمادها بر اثر تغییر قراردادهای ممکن است در گذر زمان و طی تاریخ رخ بدهد؛ دوم این‌که، ممکن است تفاوت روابط نمادین و پوشش فرهنگی بر اثر تفاوت‌های درون‌فرهنگی در میان خرده‌فرهنگ‌ها یا متأثر از فرهنگ مسلط در عرصه اجتماعی رخ بدهد. بر این اساس، هر پوشش و لباسی در تحلیل فرهنگی بیان‌کننده نمادی از یک حالت یا وضعیت است، اما با ظهور مدرنیته این رابطه نمادین تضعیف شد؛ زیرا مدرنیته به معنادرایی از پوشش پرداخت و بر وجه کارکردی آن تأکید کرد که بر این اساس پوشش تن‌پوشی بیش نبود. با این حال، خصلت تمایز جوامع باعث شد که معنای کارکردی لباس به‌طور صرف مسلط نشود. به هر حال، مدرنیته با وجود آن‌که به تغییر ساختارهای اجتماعی و شکل‌بخشیدن به طبقات اجتماعی جدید پرداخت، نتوانست عوامل ساختاری مؤثر بر پوشش‌های فرهنگی را، که عمدتاً عوامل ساختاری دینی و عوامل ساختاری سیاسی بودند، به چالش بکشد و نقش آنان را تقلیل دهد. نقش دولت‌های مدرن در تنظیم پوشش فرهنگی برآمده از هویت‌محوری پوشش در جوامع مختلف بود و رضاشاه پهلوی در این عرصه به ایفای نقش پرداخت. نظام اقتصادی در کنار ساختار سیاسی در به‌اسارت‌گرفتن فرد نقش داشت و درواقع، مسئله عصر

مدرن در دوران پهلوی نه فقط غلبه سیاست بر ساختار حیات فرهنگی - اجتماعی، بلکه ایفای نقش نظام اقتصادی در به‌اسارت گرفتن وجوه فرهنگی ایرانیان بود. دولت شبه‌مدرن پهلوی، در عرصه سیاسی، با برنامه تجدد آفرانه خود بر کالبدها و لباس و پوشش فرهنگی - اجتماعی مردم اعمال نظارت کرد. این دو عامل در شکل‌گیری رفتارهای پوششی (سبک پوشش عمومی) در دوران پهلوی ایفای نقش کردند، اما عوامل ساختاری از جمله رویکرد و نگرش دینی افراد جامعه به تغییرات ظاهری نیز، به‌مثابه عامل مقابله و مقاومت، در کند کردن مسیر حرکت جامعه مؤثر بود و نزاع میان این دو رویکرد دوره‌ای از تلاش‌ها را در مسیرهای مخالف رقم زد؛ زیرا براساس دیدگاه علمای دینی حقایق تاریخی نشان‌دهنده آن است که در ایران باستان زنان حجاب سختی داشته‌اند و حتی پدران و برادران نیز نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می‌شده‌اند (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۲).

۵. طرح مسئله کشف حجاب به‌مثابه گفتمان نمادین عرصه نوگرایی از سوی قدرت حاکم

از برنامه‌های کانون بانوان پرداختن به موضوع کشف حجاب بود. رضاشاه در ۱۳۱۵ش پوشیدن چادر را ممنوع اعلام کرد و به زن‌ها دستور داد که لباس‌های سبک جدید را، که حکومت طراحی کرده بود و زنان دربار می‌پوشیدند، به تن کنند. شیوه و انگیزه‌های کشف حجاب به فرمان رضاشاه و چگونگی شکل‌گیری روز ۱۷ دی، باعنوان روز «آزادی زنان»، خود زمینه‌ای فراهم کرده بود که گروه‌های مخالف بتوانند بی‌حجابی و آزادی زن را با دیکتاتوری سلطنتی و طرح‌های استعماری گره بزنند. مسئله کشف حجاب اجباری اگرچه کمک چندانی به آشکارشدن «نقش سیاسی چادر» در عرصه مناسبات جنسی و دیدگاه عمومی به زن نکرد، چادر را به‌مثابه ابزاری سیاسی به عرصه عمومی و قدرت دولتی کشاند. سیاست رضاشاه در زمینه کشف حجاب دربردارنده دو مسئله هم‌زمان بود که اغلب فقط درباره یکی از آن‌ها، یعنی رفع پوشش، اظهار نظر شده است؛ حال آن‌که دیگری، یعنی اراده رژیم برای مراد و اختلاط زنان بدون پوشش با مردان در رستوران‌ها، هتل‌ها، خیابان‌ها، مهمانی‌ها، و دیگر مکان‌های عمومی، نیز از اهمیت زیادی برخوردار بوده است (صادقی، ۱۳۸۴: ۵۰). کشف حجاب به تمایز و شکافی عمیق میان زن سنتی و مدرن منجر شد:

گفتمان کشف حجاب گفتمانی مبتنی بر قدرت بود که بی‌حجابی را با آزادی، قدرت، پیش‌رفت، و تمدن مرتبط ساخت و حجاب را با ضعف، عقب‌ماندگی، و رکود. زنانی که

محجبه نبودند، با قرارگرفتن در این مناسبات، از اقتدار بیش‌تری برخوردار می‌شدند و آنان که مجبور بودند خارج از مناسبات قدرت باشند در معرض سرکوب قرار می‌گرفتند. در بستر این مناسبات، زنان غیرمحجبه محجبه‌ها را تحقیر می‌کردند و عقب‌مانده و بی‌تمدن می‌خواندند. گفتمان "کشف حجاب قهرآمیز" موجب ایجاد شکافی در زنان ایرانی شد که هر دو سوی این رابطه را به‌نحوی ناچار به تطبیق خود با سیستم سیاست‌های مدرنیزاسیون کرد و زنان محجبه را از امکاناتی چون تردد در اجتماع، تحصیل و آموزش، و کسب معارف محروم کرد. در بستر این گفتمان، توانمندسازی و آزادسازی زنان و پیش‌رفت و ترقی همه آنان در اولویت قرار نداشت؛ زیرا اولاً، هیچ نوع بستر سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی برای تساوی زنان و مردان وجود نداشت و ثانیاً، در عمل به ابژه‌شدن بیش‌تر زنان انجامید (همان: ۵۳).

کشف حجاب بیش از همه از آن نظر اهمیت داشت که به پیدایش گفتمان جدیدی درباره بدن، جنسیت، و زنانگی انجامید. گفتمان کشف حجاب در قالب شهرنشینی مطرح شد و مخاطبان آن نیز زنان شهری بودند. در این گفتمان ارزش‌های زندگی شهرنشینی از وضعی به وضع دیگر درآمد (صادقی، ۱۳۸۴: ۱۴۰). در واقع، در گفتمان سنتی و پیشین هرچه موقعیت و مرتبه اجتماعی زن شهرنشین در عرصه عمومی بالاتر بود، باید کم‌تر در انظار ظاهر می‌شد و پوشش بیش‌تری بر تن می‌داشت و پرده‌نشینی زن، در دوران پیش از کشف حجاب، امتیازی در کسب مقام و موقعیت اجتماعی ممتاز به‌شمار می‌رفت که زنان غیرپرده‌نشین از آن بی‌بهره بودند. این موقعیت با وابستگی زن به مرد تعریف می‌شد. بنابراین، زنان پرده‌نشین، در مقایسه با دیگر زنان، از موقعیت، مرتبه، و شأن اجتماعی بالاتر و البته قدرت بیش‌تری برخوردار بودند. در گفتمان کشف حجاب تغییری عمده در این نظام ارزشی پدید آمد و دیگر زن نامرئی در سلسله‌مراتب اجتماعی نوین از شأن و مرتبه اجتماعی برخوردار نبود، بلکه این بار در سلسله‌مراتب قدرت اجتماعی زنان مکشوفه از امتیاز برخوردار شدند و زنان محجبه به پایین‌ترین رده در دست‌یابی به امتیازات اجتماعی تنزل کردند. با این حال، رفع پوشش، به‌تنهایی، تضمینی برای دست‌یابی به قدرت نبود، بلکه در گفتمان کشف حجاب زنان خود را با «زنانه‌بودن»، به‌معنای مکشوفه‌بودن، و آمادگی برای انجام وظایف مادری و همسری و از همه مهم‌تر پذیرش ساختار سلسله‌مراتب اجتماعی - جنسیتی متمایز می‌کردند. بنابراین، کشف حجاب گفتمانی از سوی قدرت سیاسی بود که مجموعه‌ای از تمام عناصر مذکور را شامل می‌شد و به‌معنای تغییر در قدرت و هنجارهای مبتنی بر آن بود که زنانگی را نیز بازتعریف می‌کرد. بدین ترتیب، در نوگرایی عصر رضاشاه این تلقی شکل گرفت که مرتبه اجتماعی زن به حضور او در اجتماع و

مرئی شدن و میزان تحرک او مرتبط است. حال آن‌که، گفتمان پوشش سنتی بر بی‌تحرکی و ایستایی (فیزیکی و اجتماعی) و مستوره‌بودن تأکید داشت.

در رویکرد موافقان با کشف حجاب بر نقض این تصور سنتی تأکید می‌شد که حجاب بر عفت زنان تأثیرگذار است. موافقان با کشف حجاب رویکردی برخلاف گروه‌های سنتی داشتند. گروه‌های سنتی حجاب و پوشیدگی زن را مساوی با نجابت و پاک‌دامنی و ضامن سلامت جامعه می‌دانستند و بر این عقیده بودند که با برداشتن حجاب فساد بر جامعه حاکم خواهد شد. در مقابل، از مشروطه به بعد بسیاری از شعرهای ضدحجاب با نامرتب‌دانستن این دو مقوله بر نادرستی این تفکر تأکید می‌کردند و معتقد بودند که حجاب ضامن حفظ عفت در جامعه نیست و زن خود باید اهل عفاف باشد و زن در پوشش حجاب راحت‌تر می‌تواند مرتکب خلاف شود. رویکرد دیگری که در میان گفتمان نوگرایی مشهود بود برآمده از نگرش باستان‌گرایی و مخالفت با اسلام و تمایل به ایران باستان بود که در این دوره رواج بسیاری یافته بود (آرین‌پور، ۱۳۷۵: ج ۲، ۲۶۵). ساختن تصویری آرمانی از ایران پیش از ورود اعراب و افتخار به آن در بسیاری از آثار این دوره دیده می‌شد. براساس چنین رویکردی، حجاب زنان از زمان ورود اعراب به ایران رواج یافته و عامل بدبختی زنان شده است (جوادی یگانه و عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۱۱).

۶. نگرش قدرت پهلوی به پوشش به مثابه وجه هویت‌ساز جدید و الگوی مدرنیزاسیون

پیدایش و تحول پوشاک برمبنای تفکرات و نیازهای اقلیمی و مادی و معنوی جوامع است و آینه‌ای تمام‌نماست از تاریخ فرهنگی که در تاریخ سرزمین‌های گوناگون شکل گرفته و تحول یافته است. پوشاک، به منزله بارزترین نماد فرهنگی، مهم‌ترین مظهر انتقال نشانه‌های فرهنگی در میان جوامع انسانی است. به‌طوری‌که، حتی می‌توان با تغییر پوشاک یک جامعه نوع معیشت و شیوه تولید آن‌ها را نیز دگرگون کرد و تغییرات و تحولاتی در ساختار زندگی اجتماعی آن جامعه پدید آورد. لباس انسان نخست تابع فرهنگ جامعه و سپس تابع سلیقه خود اوست. پوشاک در هر منطقه زمینه بسیار مناسبی برای تعامل فرهنگی است و می‌توان عواملی چون مذهب، اوضاع و احوال طبیعی، نوع معیشت، فعالیت‌های جنبی، تولید، و منزلت اجتماعی را در شکل‌گیری و ترکیب پوشاک محلی هر قومی دخیل دانست. تأثیر در تغییر جایگاه اجتماعی افراد جامعه اهمیت دیگر پوشاک را نشان می‌دهد؛ یعنی تغییرات در پوشاک مردمان ایران بیان‌کننده تحول جایگاه و مرتبه آنان بوده است و تزئینات

و طرح‌های به‌کاررفته در لباس‌ها بیان‌کننده نوعی سلیقه و مهارت بوده که به‌دنبال اعتلای مقام انسانی شکل گرفته است (متین، ۱۳۸۲). بنابراین، فرهنگ و سیر تحولات آن مؤثرترین عامل در تغییر نوع پوشش و کاربرد آن بوده است. در نتیجه، در زمینه مطالعات مربوط به پوشاک نظریه‌های خاصی در جامعه‌شناسی تولید شده است که در این میان نظریه «تاریخ توسعه»، که به بررسی تکامل البسه طی تاریخ می‌پردازد و تأثیرات فرهنگی بیرونی در آن را بررسی می‌کند، برای موضوع تحقیق ما مناسب‌تر است و به آن ربط بیش‌تری دارد (شریعت‌پناهی، ۱۳۷۲: ۲۹۰؛ بامداد، ۱۳۴۷: ۹۱؛ موسوی حاجی و ظریفیان، ۱۳۹۳: ۱۹۳-۲۰۴). نشانه‌شناسی در پوشاک علمی است که به مطالعه نظام‌های نشانه‌ای نظیر زبان‌ها، رمزها، و نظام‌های علامتی می‌پردازد. پوشاک نیز مجموعه‌ای است از نشانه‌ها و علائمی که در کنار هم نظامی واحد را، برپایه تعاریف خاص (ملی، میهنی، تاریخی، مذهبی، اسطوره‌ای، و ...) و به‌منظور القای تعریف شکل می‌دهد و هر یک از این نشانه‌ها را می‌توان از لحاظ زیباشناختی و اجتماعی بررسی کرد. کارکرد اصلی نشانه‌ها انتقال اندیشه است (الهی، ۱۳۹۱: ۳۱) و هر یک از پوشاک نیز دربردارنده اندیشه‌ای است؛ اندیشه‌ای که عامل اصلی تولید و طراحی آن لباس بوده است. پیام مستتر در هر قسمت از لباس ممکن است فقط جنبه کارکردی یا زیباشناختی داشته باشد یا آن‌که مجموعه‌ای از رمزگان نمادین برای رساندن پیام‌هایی عمیق با معانی بزرگ فرهنگی، اسطوره‌ای، مذهبی، اجتماعی، و سیاسی را در بر بگیرد. ایران باستان از اشتراکات پوششی برخوردار بوده، اما با ورود اسلام این وضعیت دگرگون شده است. از ورود اسلام تا دوران صفویه تغییر چندانی در لباس ایرانیان پدید نیامد. اندک تغییرات هم بیش‌تر در زمینه طرح و یا رنگ‌بندی است و پوشش مردمان در این دوره براساس فرهنگ، مذهب، و الگوهای بومی است. دوران صفویه را باید نقطه آغازین نفوذ فرهنگی اروپاییان در ایران دانست، هرچند ایرانیان در این زمان در مقابل هرگونه تغییر فرهنگی متأثر از خارج مقاومت می‌کردند. سیاحانی که در روزگار صفویه به ایران آمدند در سفرنامه‌های خود از رواج نساجی و پویایی این صنعت خبر داده‌اند و اشاره کرده‌اند که پوشش ایرانیان در این دوران برگرفته از فرهنگ و اندیشه بومی و اعتقادی آنان است (کمپفر، ۱۳۶۰: ۸۸). از ابتدای دوران قاجار توجه به غرب و نوعی تمایل به کشورهای اروپایی گسترش یافت و پای کشورهای اروپایی به کشور بیش از پیش باز شد. از مهم‌ترین نتایج رویارویی ایران با تحولات مدرن اروپا ایجاد تغییرات بنیادین در پوشش و لباس مردم ایران بود. اگرچه رواج غرب‌گرایی و توجه به غرب از امور نظامی و دانش جنگ‌افزاری آغاز شد، اما تأثیرات خود را در حوزه‌های فرهنگی، از جمله پوشش، به‌جا

نهاد. تأثیر دیگر ورود فناوری غربی به ایران تحول نهادی و تغییر موقعیت اجتماعی برخی طبقات و پای گرفتن نظام اداری جدید و نیز پدید آمدن طبقه‌های نوظهور بوروکرات و تکنوکرات و روشن فکر بود که هر کدام فی‌نفسه در تغییر پوشاک ایرانی تأثیر به‌سزایی داشتند (کنت دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). در این میان، شاهان قاجار نیز، به‌علت علاقه بسیاری که به اروپا داشتند، نوعی گرایش به فرنگیان از خود نشان می‌دادند و این نفوذ غربی‌ها نفوذ هرچه بیش‌تر فرهنگ غربی را نیز در پی داشت (الگار، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۷). از جمله این سیاست‌ها اعزام جوانان ایرانی به فرنگ بود که در زمان عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی‌شاه، صورت گرفت و ادامه یافت. آن‌ها در دهه‌های بعدی پس از بازگشت از اروپا آداب و رسوم و فرهنگ و حتی تفکر اروپایی را در ایران ترویج دادند و از پیشگامان تغییر و تحول در زمینه لباس محسوب می‌شدند. به دنبال این امر، کارگاه‌های کوچک منطقه‌ای و نساجی‌ها محدود شدند و کالاهای خارجی وارد کشور شد. بنابراین، اگرچه هنوز به اصل حجاب زنان در بیرون از خانه خدشه‌ای وارد نشده بود و آن‌ها فقط در اندرونی از این‌گونه لباس‌ها استفاده می‌کردند، اما کنار گذاشتن لباس‌های سنتی گام جدیدی در پذیرش فرهنگ جدید بود. در زمینه تغییر پوشاک و اخذ فرهنگ پوشاک اروپایی می‌توان گفت که اعضا و افراد طبقه فرادست خیلی سریع این امر را پذیرفتند. اقشار گوناگون این طبقه طی دهه‌های متمادی به‌نحوی با اروپایی‌ها در تماس بودند و اروپایی‌ها را مردمانی متمدن و پیش‌رفته می‌دانستند و خود و فرهنگ خویش را پست‌تر می‌پنداشتند (کولیور رایس، ۱۳۶۶: ۱۲۱).

به هر حال، جریان دگرگون‌سازی فرهنگ و عادات و تحول در پوشاک مردان و زنان ادامه داشت. روند مدرنیزه کردن ایرانی‌ها در حوزه‌های مختلف دنبال شد و از جریان‌هایی که ارتباط بسیاری با مسئله فرهنگ پیدا کرد امور آموزشی و تربیتی بود. از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تا وقوع مشروطه تغییر محسوس در لباس مردم پدید نیامد و تغییرات عموماً اقشار بالای جامعه را شامل می‌شد. وقوع مشروطه و موج نوینی که با آن ایجاد شد در زمینه پوشش خوانین نیز تغییراتی ایجاد کرد که زمینه‌ساز تحولات بعدی شد. بعد از مشروطه تحولات مهمی، از لحاظ سیاسی و اجتماعی، در زندگی ایرانیان پدید آمد و دوران سلطنت رضاشاه متضمن اقدامات فرهنگی متعددی بود که این اقدامات عمده‌تاً با تأکید بر روی آوردن به مظاهر تمدن جدید انجام می‌شد. کشف حجاب از مهم‌ترین این اقدامات بود. از دیدگاه رضاشاه، این امر از این نظر اهمیت داشت که با «امکان بروز استعداد و لیاقت ذاتی زن» همراه بود (ذکاء، ۱۳۳۶: ۶۰). این سیاست‌گذاری‌های رسمی به‌منظور تغییر پوشش به‌مثابه امری نمادین و با هدف تغییر در نمادها و طرح معانی متفاوت و جدیدی

صورت می‌گرفت تا جامعه را در مسیری متفاوت، در مقایسه با گذشته خود، قرار دهد، اما کاربست روش اجرای تحکمی و شتاب‌زده و هم‌چنین بی‌توجهی به فرهنگ دینی جامعه باعث شد تا این روند با مقاومت‌های اجتماعی مواجه شود.

۷. نتیجه‌گیری

مقررات لباس‌پوشیدن در جوامع مدرن اصلی اساسی در تحولات نوین به‌شمار نمی‌رفت؛ هرچند از آن با هدف ایجاد تمایز بین گروه‌های اجتماعی در جامعه و مدیریت فرهنگی استفاده کرده‌اند. سیاست‌های مشترک ایران و ترکیه، در دوران پسامشروطه، به‌دنبال تقدم‌بخشیدن به این فرض بود که بین تغییر ظاهری و مدیریت پوشش با برنامه مدرنیزاسیون انطباق و هماهنگی قائل شود. رضاشاه این سیاست فرهنگی را حرکتی در چهارچوب رویکرد خود، مبتنی بر تجدد آمرانه به‌منزله آلت‌رناتیو پیش‌رفت ایران و رفع عقب‌ماندگی، اعمال کرد. بر این مبنا بود که دولت ایران، در اواسط مرداد ۱۳۰۶، تصمیم گرفت کلاه پهلوی را، که مشابه کلاه فرانسوی بود، به‌منزله کلاه رسمی مردان ایران متداول کند، اما چون هم‌زمان با تصویب قانون وظیفه عمومی و عرفی کردن محاکم قضایی بود به ناآرامی گسترده‌ای در کشور منجر شد. مدتی بعد، یعنی در دی ۱۳۱۴، حجاب زنان هم به مناقشه بزرگ میان دولت و ملت تبدیل شد که این مسائل در قالب دخالت قدرت در دانش و نمادهای فرهنگی و تلاش برای به‌کنترل‌درآوردن این مقولات در نظریه‌های پست‌مدرنیستی قابل تفسیر است. رضاشاه پس از آن‌که توانست در ایران به تحکیم قدرت خود بپردازد برای برآوردن خواست خود، مبنی بر به‌ارمغان‌آوردن پیش‌رفت در ایران، گام برداشت و در این زمینه برنامه فرهنگی مدرنیستی را اجرا کرد. بدین ترتیب، قدرت حاکم درصدد مهندسی اجتماعی مستمر در عرصه فرهنگ و پوشش برآمد؛ این مهندسی دارای دو بال ملی‌گرایانه و تجددخواهانه بود. مسئله کشف حجاب بر یک‌سان‌سازی، به‌مثابه پیش‌زمینه ملت‌سازی، پای می‌فشرد که البته این امر، با توجه به ماهیت آمرانه‌اش، با واکنش‌های تند اجتماعی و اعتراض مراکز دینی مواجه شد. این نوع سیاست‌های فرهنگی در تحلیل‌های پست‌مدرن با عنوان مدیریت قدرت سیاسی بر ظواهر و نشانه‌های فرهنگی و پوشش فرهنگی از طریق اعمال سیاست‌های فرهنگی، از جمله کشف حجاب، قابل تفسیر است.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۵). *از صبا تا نیما*، ج ۲، تهران: زوار.
- آزاد ارمکی، تقی و حسن چاوشیان (۱۳۸۱). «بدن به مثابه رسانه هویت»، *جامعه‌شناسی ایران*، دوره چهارم، ش ۴.
- آفاری، ژانت و دیگران (۱۳۷۸). *نگرشی بر زن و جنسیت در دوران مشروطه*، ایندیانا: کانون پژوهش تاریخ زنان ایران.
- اباذری، یوسف و نفیسه حمیدی (۱۳۸۷). «جامعه‌شناسی بدن و پاره‌ای مناقشات»، *پژوهش زنان*، دوره ششم، ش ۴.
- اخوت، احمد (۱۳۸۸). *دو بدن شاه: تأملاتی درباره نشانه‌شناسی بدن و قدرت*، تهران: خجسته.
- الگار، حامد (۱۳۸۳). *پوشاک در ایران زمین (از سری مقالات دانش‌نامه ایرانیکا)*، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- الهی، محبوبه (تابستان ۱۳۹۱). «لباس به مثابه هویت»، *فصل‌نامه مطالعات ملی*، ش ۴۲.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷). *زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید*، تهران: ابن سینا.
- بهرامی، عبدالله (۱۳۴۴). *خاطرات عبدالله بهرامی*، ج ۱، تهران: بی‌نا.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۸). *مأموریت برای وطنم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۲). *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- توکلی، فائزه (۱۳۸۸). «پیامدهای اقتصادی کشف حجاب و رکود بازار منطقه اصفهان با تکیه بر نقش فروشندگان دوره‌گرد یهودی»، *تاریخ اسلام و ایران*، ش ۴ (پیاپی ۸۱).
- توکلی طوقی، محمد (۱۳۸۲). *تجدد بومی و بازاریابی تاریخی*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۳). *داستان حجاب و ایران پیش از انقلاب*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جوادی یگانه، محمدرضا و فاطمه عزیزی (۱۳۸۸). «زمینه‌های ادبی و فرهنگی کشف حجاب در ایران، شعر مخالفان و موافقان»، *جامعه‌شناسی ایران*، دوره دهم، ش ۱.
- جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۹۱). «کشف حجاب دوره پهلوی اول مطلقاً با دوره فرح پهلوی قابل مقایسه نیست»، *پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران*، (مصاحبه).
- جوانبخت، مهرداد (۱۳۸۱). *از نگاه ایرانی، کنکاشی در سفرنامه‌های ایرانیان از قاجار تا عصر حاضر*، اصفهان: آموزه.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
- حسام، فرحناز (۱۳۸۲). *دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵). *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: وحید.

- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*، ج ۳، تهران: فردوس.
- دیولافوا (۱۳۳۲). *سفرنامه دیولافوا*، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: خیام.
- ذکاء، یحیی (۱۳۳۶). *لباس زنان از سده سیزدهم هجری تا امروز*، تهران: اداره موزه‌ها و فرهنگ عامه.
- ذکایی، محمدرسعید و مریم امن‌پور (۱۳۹۲). *تاریخ فرهنگی بدن*، تهران: تیسرا.
- رنجبر عمرانی، حمیرا (تابستان ۱۳۷۶). «وضعیت جمعیت‌های زنان در دوران رضاخان»، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۲.
- زهیری، علیرضا (۱۳۷۹). *عصر پهلوی به روایت اسناد*، تهران: دفتر نشر معارف.
- ساتن، الول. ال پی (بی‌تا). *رضاشاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: بی‌نا.
- سال‌نامه وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه (۱۲۹۷). ش ۷۶.
- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج (۱۳۷۲). ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شوستر، مورگان (۱۳۸۵). *اختناق ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی.
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۲). *جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)*، تهران: قصیده‌سرا.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۴). *کشف حجاب: زمینه‌ها، پیامدها، و واکنش‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- عزیزی یگانه، محمدرضا (۱۳۸۸). «زمینه‌های ادبی و فرهنگی کشف حجاب در ایران، شعر مخالفان و موافقان»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره دهم، ش ۱، بهار.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴). *تاریخ جنسیت، اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *تولد زیست‌سیاست: درس‌گفتارهای کلتر دوفرانس ۱۹۷۹-۱۹۷۸*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- کرزن، جرج (۱۳۶۷). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: علمی فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰). *سفرنامه*، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- کنت دو سرسی (۱۳۶۲). *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کولیور رایس، کلارا (۱۳۶۶). *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس.
- لو بروتون، داوید (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی بدن*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: ثالث.
- ماتی، رودی (۱۳۸۷). *آموزش و پرورش در دوره رضاشاه، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مصطفی ثاقب‌فر، تهران: نیل.
- متین، پیمان (۱۳۸۲). *پوشاک ایرانیان*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مجتهدی، کریم (۱۳۸۴). *آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب (در عصر قاجار)*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- محمدی اصل، عباس (۱۳۸۹). *جنسیت و زبان اجتماعی*، تهران: نشر گل آذین.
- مکی، حسین (۱۳۵۸). *تاریخ بیست‌ساله ایران*، تهران: امیرکبیر.

۲۴ ارزیابی و نقد مسئله کشف حجاب از منظر رابطه قدرت و سیاست‌های فرهنگی ...

- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). مسئله حجاب، قم: جامعه مدرسین.
- منظورالاجداد، سیدمحمدحسین (۱۳۸۰). سیاست و لباس، گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه ۱۳۰۷-۱۳۱۸، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- موریس، برایان (۱۳۸۳). مطالعات مردم‌شناختی دین، ترجمه سیدحسین شرف‌الدین و محمد فولادی، تهران: زلال کوثر.
- موسوی حاجی، سیدرسول و رؤیا ظریفیان (۱۳۹۳). «تأثیر موج تجددخواهی و جریان نوسازی بر تحول پوشاک ایرانیان (از ابتدای دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی اول)»، مجله جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ششم، ش ۱، بهار و تابستان.
- میلائی، عباس (۱۳۷۸). تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: نشر آتیه.
- واحد، سینا (۱۳۶۱). قره‌العین: درآمدهای بر تاریخ بی‌حجابی ایران، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور.

- G. M. Wogelsang and Freydoun Barjesteh (2002). *An Introduction to qajar era dress*, Rotterdam.
- Najmabadi, A. (2005). *Women with Mustaches and Men without Beards: Gender and Sexual Anxieties of Iranian Modernity*, Berkeley: University of California Press.
- <http://anthropology.ir/nod/1671>.
- <http://www.porseman.org/q/show.aspx?id=448805>.
- <http://gozarestan.ir/show.php?id=751>.

برای مطالعه بیشتر

- آبتون، جوزف ام. (۱۳۵۷). نگرشی بر تاریخ ایران نوین، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نیلوفر.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران: زمینه.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). تبارشناسی هویت جدید ایرانی، عصر قاجاریه و پهلوی اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- انصاف‌پور، غلامرضا (۱۳۴۶). قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ، تهران: شرکت کانون کتاب.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۶). زنان فرمانروا، شیراز: نوید شیراز.
- پولاک، ادوارد یاکوب (۱۳۶۸). سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه شهید بهشتی.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴). جنبش حقوق زنان در ایران (طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷)، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر اختران.
- شریعت‌پناهی، سیدحسام‌الدین (۱۳۷۲). اروپایی‌ها و لباس ایرانیان، تهران: قومس.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹). *دولت و جامعه در ایران (انتقراض قاجار و استقرار پهلوی)*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

کرونین، استفان (۱۳۷۷). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: خجسته.

گرت، استفانی (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی جنسیت*، ترجمه کتابیون بقایی، تهران: نشر دیگر.

فلاح‌زاده، سیدحسین (۱۳۹۱). *رضاخان و توسعه ایران*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

ناطق، هما (۱۹۹۹ م). «مسئله زن در برخی مدونات چپ از نهضت مشروطیت تا عصر رضاخان» *زمان نو*، ش ۱.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۶۱). *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: آگاه.

نژادبهرام، زهرا (۱۳۸۸). *موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران*، با مقدمه دکتر غلام‌عباس توسلی، تهران: رسانش.